

## تفسیر

## قرآن مجید

امام خمینی (قدس سره)

## قسمت چهارم

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)



﴿ولاتهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين﴾ (آل عمران، ۱۳۹)  
 نه سستی کنید و نه محزون باشید، اگر مؤمن هستید، علو رتبه دارید و از همه بالاترید.

لکن مهم ایمان است و چطور تحصیل کنیم ایمان را؟ اسلام شهادتین است، ایمان حفظ قلب است، آن چیزی را که زبان بگوید و تلقین کند به قلب و قلب قبول کند، باور کند. اگر باور کردید که خدای تبارک و تعالی قادر مطلق است، حی مطلق است، وجود مطلق است، قادر عظیم الشان است، اگر باور کردید این معنی را، دیگر نه حزنی است و نه سستی. یک جلوه ای از این ایمان در شما پیدا شد و به واسطه همین جلوه ایمان، این سد عظیمی که باور کردنی نبود شکستید.... روی قواعد مادی همین بود که آنها می گفتند، ما هیچ نداشتیم، یک مشت خالی بود و آنها همه چیز داشتند، لکن قدرت ایمان آمد و با قدرت ایمان شکست، آن سدهای بزرگ را و تا این قدرت ایمان هست، «انتم الاعلون»، تا این قدرت ایمان را حفظ کردید، شما بالاترین موجودات هستید. کوشش کنید، ایمان را تحصیل کنید و ایمان را نگه دارید.<sup>۱</sup>

این عالم شکست ندارد. عالم چیزی نیست. کسی که رابطه با خدا دارد شکست ندارد. شکست مال کسی است که آمالش دنیا باشد. اگر آمال دنیا باشد، شکست است. اگر آمال غیب و ماوراء غیب باشد، شکست ندارد. شکست مال بیچاره هاست. شکست مال کسانی است که معتمد به شیطانند و ذخائر دنیا قلبشان را فراگرفته است. اگر يك جایی به ضرر شما تمام شد، قلبتان محکم باشد، تا آخرین فردتان بایستید. گمان نکنید این آدم شکست خورد، تمام شد. تو هم يك موحدی، تو هم يك مسلمی، تو متصل به خداوندی، خدا شکست نمی خورد: «ولاتهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»، اگر به نفع تمام شد، دست و پایی خود را گم نکنید، محکم باشید، نه در آن طرف فزع داشته باشید و نه در این طرف زیاده روی داشته باشید.<sup>۲</sup>

﴿لقد منّ الله على المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویتعلمهم الكتاب والحکمة﴾  
(آل عمران، ۱۶۴)

این آیه که خوانده می شود، از آیاتی است که در بیان آن می شود مفصل صحبت کرد، لکن من يك نکته را عرض می کنم و می گذرم. خداوند فرموده است:  
«لقد منّ الله على المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویتعلمهم الكتاب والحکمة»

خداوند به مؤمنین منت گذاشته که از خودشان کسی را فرستاد که آیات الهی را بر آنها تلاوت کند. تلاوت آیات برای تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت است. تزکیه را مقدم ذکر فرموده است، معلوم می شود تزکیه نفس، از علم و حکمت بالاتر است. همین طور هم هست. اگر افراد يك ملت تزکیه و تربیت شده باشند، آن ملت پیشرو است. اگر سران قوم، آنهایی که کشور را اداره می کردند نفس شان تزکیه و تربیت شده بود، نه آن گرفتاریها برای ملت پیش می آمد و نه برای خودشان. منشأ تمام این گرفتاریها در همه جا این است که آنهایی که عهده دار امور ملت هستند، تزکیه نشده اند. يك نفر آدمی که تزکیه نشده اگر بر يك ملت سلطه پیدا کند، این همه گرفتاریهایی را که در طول پنجاه و پنج سال برای ملت ما پیش آمد، به وجود می آورد. کسی که بر ملتی سلطه و حکومت دارد، اگر يك نفر عدالت پرور باشد، دستگاه او عدالت پرور خواهد شد. قشرهایی که به او مربوطند، قهراً، به عدالت گرایش پیدا می کنند. تمام اداراتی که تابع آن مملکت و آن حکومت است، خواه ناخواه، به عدالت گرایش پیدا می کند. اگر همه ملت تزکیه بشوند همین دنیا بهشت آنهاست و تمام گرفتاریها از بین می رود.<sup>۳</sup>

در این آیه شریفه که تلاوت کردید، نکات زیادی هست من جمله این که: (البته من

همه نکات را نمی توانم عرض کنم) می فرماید: «من الله على المؤمنین»، که از خودشان يك کسی را فرستادم. این درمقابل آن حرفی است که عده ای برای منحرف کردن مردم از ادیان می گویند که ادیان را قدرتمندها مثل فرعون و امثال اینها درست کردند، تا این که مردم را خواب کنند و آنها بچاپند. در تمام ادوار، مؤمنین عبارت از این طبقه مقابل مستکبرین بودند که آنها دارای قدرتهای فوق العاده. زمان حضرت موسی، مؤمنین عبارت از يك دسته ای بودند درمقابل فرعون و قدرتهای فرعونی. و در آیه می فرماید که: از خودشان، از خود مؤمنین، یعنی از این طبقه پایین به اصطلاح، خداوند منت بر آنها گذاشته که از این، همین طبقه مؤمنها در همه عصرها عبارت از همین طبقه پایین تر بودند، مقابل مستکبرین که طبقات بالا بودند. و این يك واقعه ای است که قرآن می فرماید، واقعه تاریخی است که قرآن می فرماید و درمقابل چشم و گوش همه مردم که در آن عصر بودند و دیدند که چه بوده قصه. اگر چنانچه پیغمبر دستاورد آن مستکبرین بود و از آن طایفه بود، درمقابلش مردم می ایستادند که نه، قرآن در این جا خلاف واقع گفته است. از همین طبقه، به حسب تاریخ هم همین طور بوده است که حضرت موسی يك شبانی بوده است، سالها برای حضرت شعیب شبانی می کرده است و همین شبان را چون لیاقت داشته است، خداوند مبعوثش کرده است و در اسلام هم پیغمبر اسلام از قریش بوده، لکن قریش آن ثروتمندهایشان و آن مستکبرین شان، يك دسته بودند و این طایفه پایین تر را که خود حضرت می فرمایند: من هم شبانی کرده ام. يك موجودی بوده است که از طایفه فقیر بوده است که اینها، خود حضرت و عموهایش، اینها فقیر بوده اند و لهذا در يك وقتی حضرت فرمود که: ابوطالب نمی تواند بچه هایش را حفظ کند، ما برادریم هر کدام قسمت کنیم. این برای این بوده است که مال نداشتند و این طایفه پایین را همیشه این طور بوده که پیغمبرها، این مردم مستضعف را، این طایفه ای را که مستکبرین آنها را ضعیف می شمردند و می دیدند که شما چیزی نیستید درمقابل ماها، از همین ها، خداوند یکی را انتخاب می فرمود، روی لیاقت ذاتی ای که داشت و او را درمقابل مستکبرین قرار می داد. درست عکس آن که تبلیغات سوئی که می شود و می خواهند مردم را از ادیان منحرف کنند، درست عکس آن. اینها می گویند که: پیغمبرها را مستکبرین درست کردند برای این که مردم پایین را، کارگر را، صنعتگر را، زارع را، اینها را، اینها با موعظه و اینها خواب کنند و اغفال کنند، وعده بدهند و آن بزرگترها بچاپند مردم را و اینها هم حرفی نزنند برای این وعده ها. و حال آن که

به حسب تاریخ، تاریخ اسلام هم که نزدیک است به ما، تاریخ دیگر هم که منقول است که از این طایفه تجهیز می کردند، انبیا مستضعفین را در مقابل مستکبرین، نه مستکبرین اینها را درست می کردند که مستضعفین را خواب کنند. اینها مستضعفین را بیدار می کردند که برضد مستکبرین قیام کنند. قیامهای انبیا همیشه این طوری بوده که یکی از بین خود اینها، از بین خود این مؤمنین که طبقه پایین بودند، از خود همین مردم پایین یکی انتخاب می شد، برای این که تبلیغ کند و کارش هم، یکی از کارهایش هم، این بود که همین جمعیت مستضعف مقابل مستکبر را تجهیز می کرد، با تبلیغاتی که می کرد، مهیا می کرد، تجهیز می کرد برضد آنها، برضد مستکبرین. مستکبرین اینها را برای منافع خودشان درست نمی کردند، این مستضعفین بودند که از میان آنها یکی پا می شد و خداوند انتخاب می کرد و برضد مستکبرین قیام می کردند. موسی برضد فرعون و رسول اکرم برضد قریشی که آن وقت همه چیز دستشان بود و در آیه این معنی را می فرماید و این به مرئی و منظر مردم بوده است، که مطلبی را نمی شده است که خلافتش بگوید نعوذ باللّه. این مطلبی بوده است که همه مردم می دانستند که پیغمبر زندگی اش چطور بوده و مادرش در کجا بچه را بزرگ کرد و در یک بیابانی، بعد هم که آمده همیشه تحت قدرت این بزرگها بوده و نمی شده زندگی بکند و در مکه در غار مدتی بوده است و هیچ نمی توانسته، همیشه آن جا در مکه که بوده تبلیغاتشان به طور تقیه و زیرزمینی بوده تا وقتی هم که آمدند مدینه، مدینه هم آنی که دوروور حضرت بود، یک دسته ای از همین فقرا، مستمندها بودند...

حال این که ما وقتی تاریخ اسلام را می بینیم و بعد هم از زمان پیغمبر تا حالا، درست اسلام را و کسانی که اسلام را تبعیت کرده اند مطالعه کنیم، می بینیم که در صدر اسلام، پیغمبر از همین طبقه پایین بوده است و: «من اللّٰه علی المؤمنین ان بعث فیهم رسولا من انفسهم» این از خود این طایفه پایین، نه این که انسان بوده. این طایفه پایین، مؤمنین، خدا به اینها چیز داد که از خود اینها یک کسی را که هم مشرب باشند و بیایند با هم بنشینند و با هم بیاشامند اینها و همان طوری که پیغمبر توی مسجد زندگی می کرد و توی همان مسجد با مردم معاشرت می کرد و از همان مسجد هم تجهیز می کرد جیوش را برای کوبیدن قدرتها. از همین جمعیت پیغمبر را انتخاب فرمود، برضد آنهایی که می خواستند چه بکنند. این برای این است که این که این تبلیغات را می کنند، اول طرف همه ادیان می روند، بعد می کشندش به اسلام و مقصودشان این است که اسلام را سرکوب کنند. این برای این است که از اسلام

می ترسند. آن که می تواند در مقابل اینها عرض اندام کند و دست اینها را از ظلم و تعدی و غارتگری و اینها کوتاه کند، آن اسلام است، از این جهت، اینها باید اسلام، می خواهند اسلام را در نظر جوانهای ما، در نظر طبقه متنور، در نظر این جمعیتی که از آنها کار می آید، کوچکش کنند تا اینها برگردند از اسلام، وقتی برگشتند از اسلام، دیگر از خودشان کاری نمی آید.<sup>۴</sup>

خدای تبارک و تعالی در يك سطح، آموزش و پرورش را ذکر می فرماید و در هیچ چیز از امور دنیایی خدا نفرموده است که من منت بر مردم گذاشتم، لکن در قضیه آموزش و پرورش می فرماید که:

«لقد من اللّٰه على المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الكتاب والحکمة»

خدای تبارک و تعالی، در مورد تزکیه، در مورد تعلیم، تربیت، آموزش و پرورش، با تعبیر منت گذاشتن بر مردم می فرماید منت گذاشته و پیغمبر را برای آموزش و پرورش فرستاده و پرورش را قبل از آموزش ذکر می فرماید: «یزکیهم ویعلمهم الكتاب والحکمة».

اول تزکیه است. البته این آیه شریفه، آیه ای است که اگر بخواید در اطرافش بحث بشود، طولانی باید باشد، لکن من يك کلمه را عرض می کنم که وضع آموزش و پرورش را این آیه شریفه به ما می فرماید و محتاج به شرح و تفصیل است. با آن تعبیر «من اللّٰه على المؤمنین» فرستادن پیغمبر، از این آیه شریفه استفاده می شود که اصل آمدن پیغمبر برای آموزش و پرورش بوده است. آیات را تلاوت کند. آیات را، علومی که از آن علوم همه به طور آیه نظر بشود. آیات را تلاوت کند برایشان و تزکیه کند آنها را، آنها را تطهیر کند. نفوس را تطهیر کند. بعد از این که تطهیر کرد، «یعلمهم الكتاب والحکمة». پرورش قبل از آموزش است. اگر هم قبل نباشد، همراه باید باشند ورتبه او مقدم است. اگر چنانچه نفوس تزکیه نشوند، تطهیر نشوند، از آن اوصاف فاسد بیرون نروند، علم اثر سوء در آنها می کند. تمام ادیان باطله را علما اختراع کردند، دانشمندان اختراع کردند برای این که علم وارد شده بود در يك جایی که پرورش نداشته، تزکیه نشده. وقتی که علم آمد در جایی که تزکیه نشده، این عالم که حامل این علم است و مژگی هم نیست، خطرناک می شود. برای جامعه فرقی نیست، مابین علمای روحانی و علمای دانشگاهی و غیره. اگر در حوزه های علمیّه و همین طور در دانشگاه ها تزکیه نباشد، این علمهایی که در آن جا انباشته می شود، يك انباری است

که خدای تعالی این تعبیر را در آن فرموده:

«مِثْلَ الَّذِينَ حَمَلُوا الثَّوْرِيَةَ ثُمَّ لَمْ يُحْمَلُوا بِهَا كَمِثْلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اسْفَارًا» (جمعه، ۵)  
 این کسی که حتی علم توحید را، علم ادیان را، علم اخلاق را، همه این علوم را دارد، لکن تزکیه نکرده نفسش را، این يك موجود خطرناك می شود برای جامعه و يك دانشگاهی که جوانهایی که در آن جا می روند که آموزش ببینند، نه آموزش آن آموزش است و نه پرورشش پرورشش و اگر آموزشش هم آموزش صحیح باشد، اگر تزکیه نشده باشد این آدم، بعد از تزکیه، تعلیم و تربیت هست، اگر تزکیه نشده باشد و علم وارد بشود در يك قلبی که مُزکی نیست، این فساد ایجاد می کند و خدا نکند که فسادی از جانب عالم غیرمُزکی واقع بشود... تزکیه قبل از تعلیم و تعلّم است. «بیزگیهم»، پیغمبر آمده است اینها را تزکیه بکند، پرورش بدهد، نفوس را مهیا کند و بعد «یعلّمهم الكتاب والحکمة»، بعد تعلیم کتاب و حکمت بکند که اگر کتاب و حکمت با پرورش توأم نباشد و با تزکیه توأم نباشد، موجودی که او بیرون می آید، همین موجوداتی بود که در مجلس سنا و در مجلس شورای قبل از انقلاب بوده.<sup>۵</sup>

﴿وَلاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون﴾

(آل عمران، ۱۶۹)

از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ «احیاء عند ربهم يرزقون» را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا باریافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را، می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام «فداخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی» (فجر، ۲۹-۳۰) نیست؟ که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت، همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این باریافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و بالاتر و فوق برداشت بشر خاکی؟<sup>۶</sup>

«وَلاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون»

اگر نبود برای شهداء در راه خداوند، مگر این آیه کریمه، در معرفی مقام بلندپایه شهداء، کافی بود... در این آیه کریمه، بحث در زندگی پس از حیات دنیا نیست که در آن عالم همه مخلوقات دارای نفس انسانی به اختلاف مراتب از زندگی حیوانی و مادون حیوانی تا زندگی انسانی و مافوق آن زنده هستند، بلکه شرف بزرگ شهداء در راه حق، حیات عندالرب و ورود در ضیافت اللّه است. این حیات و این ضیافت را با

قلمهای شکسته ای مثل قلم من نمی توان توصیف و تحلیل کرد، این حیات و این روزی، غیر از زندگی در بهشت و روزی در آن است، این لقاء الله و ضیافت الله می باشد. آیا این همان نیست که برای صاحبان نفس مطمئنه وارد است، «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» که فرد بارز آن سید شهیدان، سلام الله علیه، است. اگر آن است، چه مژده ای برای شهیدان در راه مرام حسین، علیه السلام، که همان سبیل الله است، از این بالاتر که در جنتی که آن بزرگوار شهید فی سبیل الله وارد می شود و در ضیافتی که آن حضرت حاضرند، به این شهیدان اجازه دخول دهند که آن غیر از ضیافتهای بهشتی است و آنچه در وهم من و تو و شما نیاید، آن بود.<sup>۷</sup>

«ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون»

اگر نبود در شأن و عظمت شهدای فی سبیل الله مگر این آیه کریمه، که با قلم قدرت غیب بر قلب مبارک نورانی سید رسل، صلی الله علیه و آله وسلم، نگاشته و پس از تنزل مرحلی، به ما خاکیان، صورت کتبی آن رسیده است، کافی بود که قلمهای ملکوتی و ملکی شکسته شود و قلبهای ماوراء اصفیاء الله از جولان در حول آن فرو بسته شود. ما خاکیان محجوب یا افلاکیان چه دانیم که این ارتزاق عند رب الشهداء چی است، چه بسا مقامی باشد که خاص مقربان درگاه او جل و علا و وارستگان از خود و ملک هستی باشد. پس مثل من وابسته به علایق و وامانده از حقایق چه گویم و چه نویسم که خاموشی بهتر و شکستن قلم اولی است.<sup>۸</sup>

﴿ذلك بما قدمت ایدیکم﴾

(آل عمران، ۱۸۲)  
اگر بشر با اعمال و کردار خویش آتش نیا فروزد، جهنم خاموش است. باطن این طبیعت جهنم است. اقبال به طبیعت، اقبال به جهنم است. وقتی انسان از این جهان به جهان دیگر رخت بر بندد و پرده ها پس برود می فهمد که: «ذلك بما قدمت ایدیکم»  
«ووجدوا ما عملوا حاضرا»  
(کهف، ۴۹)

تمام اعمالی که در این دنیا از انسان سر می زند، در آن جهان دیده می شود، در برابر وی مجسم می گردد:

«فمن يعمل مثقال ذرة خیرا یره و من يعمل مثقال ذرة شرا یره»

(زلزال، ۷-۸)  
تمام اعمال و کردار و گفتار انسان در جهان دیگر منعکس می گردد. گویی از زندگی ما فیلم برداری می شود و در آن جهان نشان داده خواهد شد و قابل انکار نخواهد بود. همه اعمال و حرکات ما را، علاوه بر شهادت اعضا و جوارح، به ما نشان خواهند داد.<sup>۹</sup>

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِاتَّقُوا الصَّلَاةَ وَإِنَّكُمْ لَكَارِي حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾

(نساء، ۴۳)

انس به حق و ذکر او از اعظم مهماتی است که اهل معرفت را به آن عنایت شدید است و اصحاب سیروسلوک برای آن تنافس کنند. و چنانچه اطباء را عقیده آن است که اگر غذا را از روی سرور و بهجت میل کنند، زودتر هضم شود، همین طور طب روحانی اقتضا می کند که اگر انسان غذاهای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تناول کند و از کسالت و تکلف احتراز کند، آثار آن در قلب زودتر واقع شود و باطن قلب با آن زودتر تصفیه شود.

و اشاره به این ادب در کتاب کریم الهی و صحیفه قویم ربوبی شده است، آن جا که در تکذیب کفار و منافقین فرماید:

«لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كَسَالَى وَلَا يَنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارْهُونَ» (توبه، ۵۴)

و آیه شریفه «لَاتَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» در حدیثی به کسالت تفسیر شده<sup>۱۰</sup> و در روایات اشاره به این ادب نموده اند و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را مفتخر می نماییم:

محمد بن یعقوب باسناده عن ابی عبداللّه، علیه السلام، قال: «لَا تُكْرَهُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ الْعِبَادَةَ»<sup>۱۱</sup>

«وان كنتم مرضى أو على سفرٍ أو جاء أحدٌ منكم من الغائط أو لمستم النساء فلم تجدوا ماءً فتمموا صعيداً طيباً»<sup>۱۲</sup> و در نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بعضی از اهل معرفت گوید که:

«طهور یا با آب است، که سر حیاتی است، که آن اصل علیم است برای مشاهده حی

قیوم تعالی. قال تعالی: «و أنزلنا من السماء ماءً طهوراً لنحیی به» (فرقان، ۴۹)

وقال جلّ و علا: «وینزل علیکم من السماء ماءً لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز

الشیطان» (انفال، ۱۱) و یا خاک، که آن اصل نشئه انسان است؛ قال عزّ من قائل:

«منها خلقناکم» (طه، ۵۵) وقال جلّ و علا: «فلم تجدوا ماءً فتمموا صعيداً طيباً».

و این برای آن است که تفکر کنی در ذات خود، و معرفت پیدا کنی که کی تو را ایجاد

فرموده و از چه آفریده و برای چه ایجاد کرده؛ پس خاضع او شوی و تکبر را

از سر بگذاری، زیرا که خاک اصل در نلت و مسکنت است.»<sup>۱۲</sup>

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ

تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، إِنَّ اللَّهَ نِعْمًا بِعِظَمِكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. يَا أَيُّهَا



الذین آمنوا اطيعوا اللهَ واطيعوا الرسولَ واولى الامر منكم، فان تنازعتم في شئِ فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خيرٌ واحسنٌ تأويلاً. ﴿٥٨-٥٩﴾

خداوند امر فرموده که امانتها را به اهلش (صاحبش) بدهید و هرگاه بین مردم داوری کردید به عدالت داوری کنید، خدا به آن اندرزان می دهد و یادآوریتان می کند، بی شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان آوردگان، خدا را اطاعت کنید و پیامبران را اطاعت کنید و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومتان) را. بنابراین اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید، آن (روش) بهتر است و خوش عاقبت تر.

خداوند امر فرموده که امانات را به اهلش رد کنید. عده ای براین عقیده اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالق (یعنی احکام شرعیه) می باشد و مقصود از رد امانت الهی این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند. گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت» امامت است. در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما؛ یعنی ائمه، علیهم السلام، هستیم که خداوند تعالی به ولایت امر، رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند، یعنی رسول اکرم (ص) ولایت را به امیر المؤمنین، علیه السلام، و آن حضرت هم به ولی بعد از خود واگذار کند و همین طور ادامه یابد.

در ذیل آیه می فرماید: «... و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...» و وقتی که حاکم شدید برپایه عدل حکومت کنید. خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می کنند نه قضات. قاضی قضاوت می کند نه حکومت، به تمام معنی کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می کند، چون فقط حکم قضایی صادر می کند، نه حکم اجرایی. چنانکه قضات در طرز حکومتهای قرون اخیر یکی از سه دسته حکومت کننده هستند نه تمام حکومت کنندگان، و دو دسته دیگر هیأت وزیران (مجریان) و مجلس (برنامه ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قائل شویم که آیه شریفه «و اذا حکمتم...» در مسائل حکومت ظهور دارد و قاضی و همه حکومت کنندگان را شامل می شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این «امانت» به اهلش رد شود یکی از آنها هم حکومت است. و به موجب آیه شریفه باید هر امری از امور حکومت، بر موازین عدالت، یعنی بر مبنای قانون اسلام و حکم شرع

باشد. قاضی حکم به باطل نکند. یعنی بر مبنای قانون ناروای غیر اسلامی حکم صادر نکند و نه آیین دادرسی او و نه قانونی که حکم خود را به آن مستند می کند، هیچ یک غیر اسلامی (باطل) نباشد. برنامه ریزان که در مجلس، برنامه مثلاً مالی کشور را طرح می کنند بر کشاورزان املاک عمومی، خراج به مقدار عادلانه تعیین کنند و طوری نباشد که آنان را بیچاره کنند و سنگینی مالیات باعث از بین رفتن آنان و خرابی املاک و کشاورزی شود. اگر مجریان خواستند احکام قضایی را اجرا کنند و مثلاً حدود را جاری نمایند از مرز قانون باید تجاوز نکنند یک شلاق بیشتر نزنند و اهانت ننمایند...<sup>۱۳</sup>

در آیه دوم می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...»

در روایت است که آیه اول «... ان تؤدوا الامانات الی اهلها...» مربوط به ائمه (ع) است، و آیه حکم به عدل «وانذا حکمتم بین الناس...» مربوط به امراء می باشد و این آیه «اطیعوا الله...» خطاب به جامعه مسلمین است. به آنان امر می فرماید که از خدا (در احکام الهی) و رسول اکرم (ص) و اولی الامر، یعنی ائمه، پیروی و اطاعت کنند و از تعالیشان پیروی و از احکام حکومتی آنان اطاعت نمایند.

عرض کردم که اطاعت از اوامر خدای تعالی غیر از اطاعت از رسول اکرم (ص) می باشد. کلیه عبادیات و غیر عبادیات، (احکام شرع الهی) اوامر خداوند است. رسول اکرم (ص) در باب نماز، هیچ امری ندارد و اگر مردم را به نماز و امی دارد، تأیید و اجرای حکم خداست. ما هم که نماز می خوانیم اطاعت امر خدا را می کنیم و اطاعت از رسول اکرم (ص) غیر از «طاعة الله» می باشد.

اوامر رسول اکرم (ص) آن است که از خود آن حضرت صادر می شود و امر حکومتی می باشد. مثلاً از سپاه «اسامه» پیروی کنید، سرحدات را چطور نگه دارید، مالیاتها را از کجا جمع کنید، با مردم چگونه معاشرت نمایید... اینها اوامر رسول اکرم است. خداوند ما را الزام کرده که از حضرت رسول (ص) اطاعت کنیم چنانکه ماوریم از اولی الامر، که به حسب ضرورت مذهب ما مراد ائمه (ع) می باشند، اطاعت و پیروی نماییم. اطاعت از اولی الامر که در اوامر حکومتی می باشد نیز غیر اطاعت خداست. البته از باب این که خدای تعالی فرمان داده که از رسول و اولی الامر پیروی کنیم، اطاعت از آنان در حقیقت اطاعت خدا هم می باشد.

در دنبال آیه می فرماید:

«...فإنذا تنازعتم في شيء فردوه إلى الله والرسول إن كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير وأحسن تأويلاً»

اگر در امری با هم نزاع داشتید به خدا و پیامبر (ص) رجوع کنید.  
منازعه ای که بین مردم واقع می شود، بر دو نوع است:

۱. يك نوع این که بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف می شود. مثلاً یکی ادعا دارد که طلبکار است و دیگری انکار می کند و موضوع، اثبات شرعی یا عرفی لازم دارد. در این مورد باید به قضات رجوع شود و قاضی باید موضوع را بررسی کرده دادرسی نماید. اینها دعاوی حقوقی است.

۲. نوع دیگر این که اختلافی در بین نیست، بلکه مسأله ظلم و جنایت است. مثلاً قلدری مال کسی را به زور گرفته است، یا مال مردم را خورده است، زد به خانه کسی رفته و مالش را برده است. در چنین مواردی، مرجع و مسؤول، قاضی نیست، بلکه مدعی العموم (یا دادستان) است. در این موارد که موارد جزایی و نه حقوقی است و گاهی جزایی و حقوقی توأم است، ابتدا مدعی العموم که حافظ احکام و قوانین است و مدافع جامعه به شمار می آید شروع به کار می کند و کیفرخواست صادر می نماید، سپس قاضی رسیدگی کرده حکم صادر می کند. این احکام چه حقوقی و چه جزایی، به وسیله دسته دیگری از حکام که مجریان باشند، اجرا می شود.

قرآن می فرماید: «...وإنذا تنازعتم...» در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد مرجع در احکام، خدا و در اجراء، رسول است. رسول اکرم (ص) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می کند و قضاوت (دادرسی) می نماید و اگر منازعات دیگری از قبیل زورگویی و حق کشی بود نیز مرجع رسول اکرم است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می باشد دادخواهی کند، مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (ع) هم می باشند و اطاعت از ائمه (ع) نیز اطاعت از رسول اکرم (ص) می باشد.

خلاصه، آیه اول «إنذا حکمتم بین الناس» و دوم «أطیعوا الله واطیعوا الرسول» و آیه «وإنذا تنازعتم في شيء» اعم از حکومت و قضاوت می باشد و اختصاص به باب قضاوت ندارد. صرف نظر از این که بعضی از آیات ظهور در حکومت به مفهوم اجرایی دارد.

در آیه بعد می فرماید:

﴿ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكوا إلى الطاغوت وقد أمروا أن يكفروا به...﴾ (نساء، ۶۰)  
 آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند نزد طاغوت (قدرتهای ناروا) داندخواهی کنند، درحالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

اگر نگوییم منظور از «طاغوت» حکومت‌های جور و قدرتهای ناروای حکومتی به طور کامل است که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضات و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد و باز حکم قضایی را مجریان، که معمولاً آنها را حکومت‌کننده می‌شناسند، اجرا می‌کنند. حکومت‌های جور، چه قضات و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آنها «طاغوت»‌اند چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده قوانینی به دلخواه وضع کرده به اجرای آن و قضاوت طبق آن پرداخته‌اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید، یعنی در برابر آنها و اوامر و احکامشان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می‌خواهند به «طاغوت» کافر شوند یعنی در برابر قدرتهای حاکمه ناروا، سربه‌نافرمانی بردارند و وظائف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند.<sup>۱۴</sup>

در آیه مبارکه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...» اطاعت از «ولی امر» واجب شمرده شده است. «ولی الامر»، بعد از رسول اکرم (ص) ائمه اطهارند که متصدی چند وظیفه یا مقام هستند: یکی بیان و تشریح عقاید و احکام و نظامات اسلام برای مردم که با بیان و تفسیر قرآن و سنت مرادف می‌باشد و دیگری اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه مسلمانان و نیز بسط عقاید و نظامات اسلام در میان ملل جهان. پس از ایشان، فقهای عادل عهده دار این مقامات هستند.<sup>۱۵</sup> حکومت در اسلام، به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولات داده شده از طرف خداوند است.

حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است. قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای

مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم خداست. که می فرماید: «واطيعوا الرسول» از پیامبر پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا «اولی الامر» نیز به حکم الهی است آنجا که می فرماید: «اطيعوا... اولی الامر منکم». رأی اشخاص حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی، هیچ گونه دخالتی ندارد، همه تابع اراده الهی هستند.<sup>۱۶</sup>

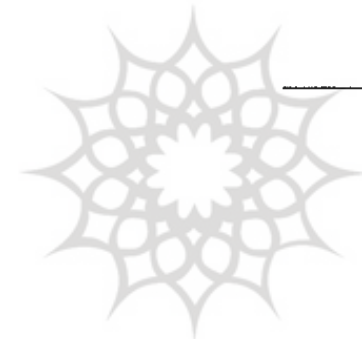
این که خداوند رسول اکرم (ص) را رئیس قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است: «اطيعوا الرسول واولی الامر منکم...» مراد این نبوده که اگر پیغمبر (ص) مسئله گفت قبول کنیم و عمل نماییم. عمل کردن به احکام، اطاعت خداست. همه کارهای عبادی و غیر عبادی که مربوط به احکام است اطاعت خدا می باشد. متابعت از رسول اکرم (ص) عمل کردن به احکام نیست، مطلب دیگری است. البته اطاعت رسول اکرم (ص) به يك معنی اطاعت خداست، چون خدا دستور داده از پیغمبرش اطاعت کنیم. اگر رسول اکرم (ص) که رئیس و رهبر جامعه اسلامی است امر کند و بگوید همه باید با سپاه «اسامه» به جنگ بروید، کسی حق تخلف ندارد. این امر خدا نیست، بلکه امر رسول است. خداوند حکومت و فرماندهی را به آن حضرت و اگذار کرده است و حضرت هم بنا بر مصالح به تدارک و بسیج سپاه می پردازد، والی و حاکم و قاضی تعیین می کند یا برکنار می سازد.<sup>۱۷</sup>

بر فرض ما قبول کنیم که تنزیل در وصف عنوانی شده و علماء به منزله انبیاء (بما هم انبیاء) هستند باید حکمی را که خداوند تعالی به حسب این تنزیل، برای نبی ثابت فرموده حکم آن را برای علماء هم ثابت بدانیم. مثلاً اگر گفته شود که فلان شخص به منزله عادل است، سپس بگوید که اکرام عادل واجب است، از این حکم و تنزیل فهمیده می شود که آن شخص و جوب اکرام دارد. بنابراین ما می توانیم از آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب، ۶) استفاده کنیم که منصب ولایت برای علماء هم ثابت است، به این بیان که مراد از اولویت، ولایت و امارت است چنانکه در مجمع البحرین در ذیل این آیه شریفه روایتی از امام باقر (ع) نقل می کند که حضرت فرمودند:

«این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل شده است.»<sup>۱۸</sup>

بنابراین، نبی ولایت و امارت بر مؤمنین دارد، و همان امارت و ولایتی که برای نبی اکرم (ص) است برای علماء نیز ثابت می باشد، چون در آیه حکم روی و صف عنوانی آمده و در روایت هم تنزیل در وصف عنوانی شده است. به علاوه می توانیم به

آیاتی که برای رسول احکامی را ثابت کرده است استدلال کنیم مانند آیه شریفه «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» به اینکه بگوییم رسول ونبی در نظر عرف فرقی ندارند (اگرچه در بعضی روایات بین رسول ونبی از نظر کیفیت نزول وحی فرق گذاشته شده است) ولی نبی ورسول در نظر عرف و عقلا به يك معنی می باشند. از نظر عرف «نبی» کسی است که از طرف خداوند انباء می کند، و «رسول» کسی می باشد که آنچه را خداوند به او فرموده به مردم می رساند.<sup>۱۹</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱. «صحیفه نور»، ج ۱۱۷/۷ و ۱۱۸.
۲. «صحیفه نور»، ج ۲۰/۱.
۳. «صحیفه نور»، ج ۱۶۱/۸.
۴. «همان مدرک»، ۱۷۷ - ۱۷۹.
۵. «صحیفه نور»، ج ۲۱۲/۱۲.
۶. «صحیفه نور»، ج ۱۰۴/۱۷.
۷. «همان مدرک»، ج ۲۲۳/۱۸.
۸. «همان مدرک»، ج ۲۶/۲۰.
۹. «جهاد اکبر»، ضمیمه ولایت فقیه/۲۵۶.
۱۰. «تفسیر العیاشی»، ج ۲۴۲/۱، ح ۱۳۴.
۱۱. «آداب الصلوة»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۲۴.
۱۲. «سر الصلوة»، ۴۱.
۱۳. «ولایت فقیه»، امام خمینی (ره)، ۱۰۸ - ۱۱۰.
۱۴. «همان مدرک»، ۱۱۲ - ۱۱۶.
۱۵. «همان مدرک»، پاورقی ۲۷ - ۲۸.
۱۶. «همان مدرک»، ۵۵.
۱۷. «همان مدرک»، ۹۰ - ۹۱.
۱۸. «مجمع البحرین»، ج ۴۵۷/۱، به نقل از «البرهان» ج ۳/۲۹۱.
۱۹. «ولایت فقیه»، امام خمینی (ره)، ۱۳۴ - ۱۳۶.